

أعوذُ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ
وختامِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ.

ای بنده خدا، علم به واسطه تعلّم نیست، بلکه نوری است که در قلب کسی که خداوند بخواهد او را هدایت کند، واقع می‌شود.

نکته اول در این کلام امام صادق علیه‌السلام این است که: خداوند این نور را در قلب کسی که بخواهد او را هدایت کند قرار می‌دهد، پس عکس نقیض این قضیه این طور می‌شود که: این نور در قلب هر کسی که خداوند نخواهد او را هدایت کند و راهی به هدایت ندارد، وجود ندارد.

نکته دوم این است که: اگر خداوند در قلب شخصی نور علم و هدایت قرار دهد، این نور او را به ضلال و گمراهی راهنمایی نمی‌کند و تمامی دستورات او در مسیر هدایت قرار می‌گیرد، پس اگر مشاهده شد حرکت و سمت‌گیری دستورات شخصی به طریقی است که وجدان، فطرت، عقل، منطق و احکام مسلمة اسلام و

فرامین شریعت آن را نمی‌پسندد، معلوم می‌شود که این اوامر از نور سرچشمه نگرفته است. علمی که برای انسان حاصل می‌شود به دو دسته حصولی و حضوری تقسیم می‌کند: اما علم حصولی آن است که فقط تصور و صورت علمیه یک پدیده و حادثه در ذهن می‌آید؛ مثلاً شخصی از تصادفی در خیابان به انسان خبر می‌دهد، فوراً صورتی از تصادف در ذهن او می‌آید. چنانکه اکنون که این مثال را زدیم، صورت مبهمی از تصادف در ذهن شما آمد گرچه نوع وسیله نقلیه در ذهن شما مشخص نیست. بنابراین علم حصولی عبارت است از: صور ذهنیه‌ای که از خارج برای انسان حاصل می‌شود،^۱ و آن صور ممکن است گاهی با واقع منطبق نباشد؛ چراکه امکان دارد آن شخص دروغ گفته یا اشتباه فهمیده باشد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در باب حکمت‌های نهج البلاغه می‌فرماید: «از علائم قوت عقل این است که شخص هر خبری را فوراً قبول نمی‌کند.»^۲

بنابراین با این ملاک می‌توان عقل افراد را محک زد؛ یعنی اگر به شخص عاقلی بگویند: فلانی فوت کرده یا فلان اتفاق افتاده است، به‌سادگی قبول نمی‌کند و آن خبر را به‌عنوان احتمال در ذهن خود جای می‌دهد و پذیرفتنش بستگی به موقعیت گزارش و نقل ناقل دارد. اما بعضی افراد حتی اگر یک بچه قضیه‌ای را نقل کند، فوراً قبول می‌کنند و ترتیب اثر می‌دهند. و ما خود می‌بینیم که این‌گونه عمل کردن چه نتایج زیان‌باری را در بردارد؛ لذا بسیار بر این امر تأکید شده است که انسان نسبت به مسائل تحقیق و تفحص کند.

^۱ معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۹۰:

«ما دو قسم علم داریم: یک قسم علم حصولی که معلوم، در ما نیست. و معلوم ما در خارج از وجود ماست، و سپس برای ما و ذهن ما صورت معلوم پیدا می‌شود.

مثلاً تعداد جماعتی که در مجلس نشسته‌اند چند نفرند و چه کسانی هستند، این علم جزء ذات ما نیست، و در مغز ما نیست و حضوری هم بر آن نداریم، اگر چشم ببندیم اصلاً علم پیدا نمی‌کنیم. اگر چشم باز کنیم و ببینیم، صورتی از معلوم در ذهن ما حاصل می‌شود؛ و لذا آن را علم حصولی گویند.

قسم دیگر، علم حضوری است؛ مثل علم ما به خود ما و علم ما به مشاعر ما و قوای ما. چون علم ما به قوه حافظه و قوه مفکره ما علم حضوری است و از ما جدا نمی‌شود، و هر جا باشیم واجد خودیت خود هستیم. پس علم نفس به خود نفس و به شئون نفس، حضوری است.»

^۲ نهج البلاغه (عبد)، ج ۴، ص ۱۵۸، حکمت ۹۷:

«وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "اعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلٌ رِعَايَةٌ لَأَعْقَلَ رِوَايَةٌ فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ" وَرِعَايَةٌ قَلِيلٌ.»

بنابراین در علم حصولی فرقی نمی‌کند که صور ذهنیه با واقع منطبق نباشد چنانچه مثال آن گذشت یا منطبق با واقع و در مورد قضایای واقعی باشد؛ یعنی اگر حتی به مطلبی یقین پیدا کنید، باز آن صورت ذهنیه از خارج برای شما آمده است. مثلاً شخصی برای شما پدیده‌ای را نقل می‌کند، نفر دوم، سوم و چهارم نیز نقل می‌کنند تا اینکه از تواتر این نقل‌ها برای شما یقین حاصل می‌شود که این پدیده اتفاق افتاده است.

در مبانی اعتقادی یعنی مسائلی مانند جبر و اختیار، مشیت، توحید، معاد و کیفیت حشرونشر، اسماء و صفات الهی و قضا و قدر به دلالت صریح آیات قرآن کریم و یا به روایاتی که متواتر باشند، نیاز داریم تا به سبب آن تواتر هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای در نقل از معصوم باقی نماند. اما در احکام ظاهری مانند طهارات و نجاسات اگر حتی یک روایت بر فرض صحت سند داشته باشیم، کفایت می‌کند و در مورد ادله خیلی تفحص و سخت‌گیری نمی‌کنیم زیرا این مسأله که شیئی با یک بار آب ریختن پاک می‌شود یا دوبار،

مشکلی ایجاد نمی‌کند.

اما اگر راجع به یکی از قضایای مهم و حیاتی مانند قصاص، قتل، مصادره اموال و مسائل حقوقی فقط یک روایت موجود باشد، آیا به همان یک خبر عمل می‌کنیم؟! مثلاً اگر در تمام کتب احادیث فقط این روایت وجود داشته باشد: «اگر کسی عمداً روزه ماه رمضان را افطار کرد باید او را در ملاءعام اعدام کرد.» بدیهی است که هیچ‌وقت به این حدیث عمل نمی‌کنیم؛ زیرا در اینگونه مسائل که بسیار مهم هستند باید برای انسان یقین حاصل شود. چه بسا شخصی که حدیث را از امام علیه‌السلام نقل کرده اشتباه فهمیده است یا قسمتی از کلام حضرت را فهمیده است؛ لذا نمی‌توان حرکت عظیمی را که اختلال کلی در جامعه پدید می‌آورد، بر این خبر مترتب کرد. تمام این احتمالات به این علت است که علم ما به این حدیث، علم حصولی است؛ یعنی ما چیزی نمی‌دانیم بلکه یا شخصی برای ما نقل کرده است یا در کتابی آن را خوانده ایم.

پس روشن شد که ارزش و اعتبار علم حصولی چه مقدار است، و این در صورتی است که می‌بینیم تمام برنامه‌ها، حرکت‌ها، قضاوت‌ها، و فتواها در سرتاسر جهان براساس علم حصولی است! یعنی بدون اینکه خود انسان در جریان امری قرار گیرد، قضیه‌ای برای او بازگو می‌شود و او نیز ترتیب اثر می‌دهد.

بنابراین علم حصولی علمی است که مطلبی در خارج از محیط نفس فرد برای او روشن می‌شود، چه صحیح باشد و چه ناصحیح، چه به واسطه خواب و مکاشفه باشد و چه به واسطه نقل از اشخاص.

علم حصولی به دو قسم تقسیم می‌شود:

قسم اول: علمی است که برای شخص بدون حضور در آن پدیده حادث می‌شود؛ مانند علمی که از نقل کردن مطالب برای انسان حاصل می‌شود.

قسم دوم: علمی است که برای شخص با حضور در متن آن پدیده حادث

می‌شود؛ مانند معلمی که دانش‌آموزان کلاس را در اطراف خود می‌بیند. این قسم قوت بیشتری نسبت به قسم اول دارد؛ زیرا خود معلم در کلاس حضور دارد. البته با وجود اینکه معلم در صحنه حاضر است ولی ممکن است به علت مسائلی نظیر ضعف دید و عدم استفاده از عینک، درد چشم، اشتباه در تطبیق افراد مشابه و توجه نکردن کافی دچار خطا و اشتباه شود، لذا در حقیقت این دو قسم از مُدرکات هستند نه علوم و از باب تشبیه به آنها علم گفته می‌شود.

نکته مبهمی که در خلال این مباحث علمی باید مورد توجه قرار بگیرد، این است که این مسائل از مبانی مهم سلوک است! یعنی آیا سالک می‌تواند به حرف هر کسی گوش بدهد و به هر خبری که به گوشش می‌رسد عمل کند؟ یا هر کس به او گفت: من فلان خواب را دیده‌ام، او را تصدیق کند و اساس زندگی‌اش را بر آن بگذارد؟! خیر سلوک بسیار بالاتر و مهم‌تر از این گونه اعمال ابلهانه و کودکانه است.

دسته دوم: علم حضوری است که به علمی گفته می‌شود که يك پدیده یا واقعیت در نفس انسان حاضر باشد و انسان آن را در وجود خود نه در خارج احساس کند و در چنین علمی اشتباه وجود ندارد. مثلاً اگر معلمی از دانش‌آموزان بپرسد: آیا شما در کلاس هستید؟ جواب می‌دهند: بله هستیم، زیرا وجود خود را احساس می‌کنند و در این حس شکی نیست. حال اگر هزار نفر به یکی از آن دانش‌آموزان بگویند تو خیال می‌کنی در این کلاس حضور داری در او تأثیری ندارد، مگر اینکه اختلالات روانی داشته باشد.

البته علم حصولی در اثر تکرار مداوم می‌تواند باعث دگرگونی و دگردیسی و به وجود آوردن واقعیتی در وجود شخص، و در نتیجه تبدیل به علم حضوری شود

۱ یکی از انواع بیماری هیستریک^۲ نیز همین خودباوری است.^۳ مثل آن ملّایی که هر روز به مکتب می‌رفت، یک روز دانش‌آموزان برای فرار از درس با یکدیگر تباری کرده و هر کدام وارد کلاس شدند و به او گفتند: آقا! مریض شده‌ای؟ تب داری؟ رنگت قرمز شده و فلان تا اینکه ملّا کم‌کم مریض شد.^۴ یا اگر به دروغ به شخصی

بگویند فلان آقا در فلان مجلس علیه شما حرف می‌زد و چیزی گفت که اگر بگویم نمی‌توانی تحمل کنی! او فوراً عصبانی می‌شود به طوری که قبل از تمام شدن خبر، از جا بلند می‌شود که به سراغ او برود. در اینجا این علم حصولی باعث به وجود آمدن پدیده‌ای به نام علم حضوری در ذهن شخص شده است.

۱ اینکه از نظر فلسفی چگونه علم حصولی به علم حضوری برمی‌گردد، مطلب دیگر و یک قضیه فنی است و باید در جای خودش مطرح شود.*
(*افق وحی، ص ۱۰۳:)

«ناگفته نماند که در علم حصولی پس از اطلاع نفس از ماهیت معلوم که همان صورت معلوم بالذات است به واسطه اتحاد نفس با آن صورت کیفیت علم از حصولی به حضوری تغییر می‌یابد و همان احاطه و سیطره‌ای را که نفس نسبت به ذات خود دارا بوده است نسبت به صور و مفاهیم وارده نیز دارا خواهد بود به طوری که صور و معانی وارده بر نفس چه از خارج باشد یا مخلوق ذهنیات و صفات و غرائز نفس باشد به نحوی با خود نفس اتحاد و وحدت پیدا می‌کند که همه یک وجود واحد را به وجود می‌آورند، وجودی که با وجود قبل از این اتحاد به طور کلی متفاوت و متخالف خواهد بود، و آن حقیقت متشکله از صور و معانی همان حقیقت ذاتیه انسان یا غیر انسان را تشکیل خواهند داد و نفس به واسطه تجرد ذاتی خود به صورت آن صور و معانی در خواهد آمد.»

۲. Hysteria: حمله عصبی، هیجان زیاد، تشنج، غش یا بیهوشی.

لغت‌نامه دهخدا، ماده "هیستری":

«هیستری، مرض عصبی مشخص یا اختلالات دائمی روحی که گاهی با فلج قسمتی از اعضاء همراه است. مبتلایان به این مرض دچار اختلال حواس و گرفتار اوهام (غالباً افکار و اوهام مربوط به غریزه جنسی) می‌باشند و غالباً در موقع حمله، مریض قیافه اشخاص غشی را دارد.»

۳ اینکه از نظر فلسفی چگونه علم حصولی به علم حضوری برمی‌گردد، مطلب دیگر و یک قضیه فنی است و باید در جای خودش مطرح شود.

۴ مثنوی معنوی (طبع میرخان)، دفتر سوم، ص ۲۴۰-۲۴۲، ذیل عنوان «مثال رنجور شدن آدمی به وهم تعظیم خلق و رغبت مشتریان به وی و حکایت معلّم». حکایت با این بیت شروع می‌شود:

کودکان مکتبی از استادرنج دیدند از ملال و اجتهاد

مثال دیگر: شخصی که گرسنه نیست، بعد از مدتی بدون اینکه کسی به او اعلام کند یا زنگی را به صدا درآورد، کم‌کم در وجود خود احساس گرسنگی که مربوط به جهاز هاضمه و اعصاب است می‌کند و این احساس علم حضوری است. این مسأله که شخصی سیر یا گرسنه می‌شود قابل تخطی و اشتباه نیست. گرچه ممکن است خودِ گرسنگی یا سیری کاذب باشد، ولی وجدان کردن آن کاذب نیست و شخص آن را در نفس خود وجدان می‌کند.^۱

همچنین ممکن است علم حصولی با علم حضوری منطبق شود؛ مثلاً یک طبیب صادق و حاذق شخصی را معاینه می‌کند و به او هشدار می‌دهد: چنانچه گرسنگی بکشید و در موقع مناسب غذا نخورید یا غذاهای نامناسب بخورید، به‌زودی به ناراحتی معده و اثنی عشر مبتلا می‌شوید. بعد از مدتی ناگهان آن شخص احساس ناراحتی در معده خود می‌کند؛ در این حالت بین آنچه که قبلاً به او گفته بودند با آنچه که خودش به آن علم پیدا کرد، اتحاد برقرار شد. و فایده اتحاد علم حصولی و علم حضوری این است که در این صورت علم حصولی مفید واقع می‌شود ولی اگر اتحاد حاصل نشود یا

^۱ افق وحی، ص ۱۰۲:

« در سلسله علل و معلولات هر علتی نسبت به معلول خود عالم است و هر معلولی نیز نسبت به علت خود، متهی علم علت نسبت به معلول ناشی از استیلاء و سیطره و امحاء معلول در ذات علت که نتیجه آن اشراف و هیمنه بر همه زوایای وجود معلول است ولی علم معلول نسبت به علت معلول ربط وجودی و احتیاج و نیاز به علت و اتکاء و تدلی آن است به نحوی که وجود خود را فانی در علت خویش می‌داند و او را مشرف بر حدود وجودی خود به حساب می‌آورد و از نظر وجودی بین خود و بین علت احساس وحدت می‌نماید بدون اینکه علم به حد وجودی علت خود حاصل کند.

این نحوه از علم را که عالم در وجود خود احساس معیت و وحدت با وجود معلوم را نماید علم حضوری می‌گویند. در علم حضوری مطلب اینگونه نیست که یک صورت و یا مفهومی از معلوم بر نفس عالم وارد و داخل شود که قبلاً نبوده است و به واسطه این ورود انسان یا هر شخص دیگر احساس امر زائیدی را در درون و ذات خود بنماید، بلکه آن معلوم را نزد خود و در نفس خود احساس می‌کند و این حس از او جدا نمی‌شود.

مثلاً می‌گوییم ذات پروردگار نسبت به خود علم دارد یعنی وجود حضرت حق که هیچ شائبه ماهیت و حدی در آن راه ندارد همواره به ذات خود آگاهی و اطلاع دارد و هیچگاه از خود غفلت نمی‌کند و نسیانی بر او عارض نمی‌شود، زیرا بروز غفلت و نسیان بر حقیقت هستی مساوی با عدم هستی و بطلان آن خواهد بود و هستی هیچگاه زوال و بطلان بر نمی‌دارد.

در مقابل این علم علمی است که از خارج بر نفس انسان یا شخص دیگری وارد می‌شود و این علم مسبوق به جهل است مانند علومی که انسان فرامی‌گیرد و اطلاعی که هر روز نسبت به حوادث و وقایع برای او حاصل می‌شود که به آن علم حصولی گفته می‌شود.»

اختلاف پیش آید و انسان شک کند دیگر نمی تواند مفید باشد.

حال به بررسی خود حدیث باز می گردیم، امام صادق علیه السلام می فرماید: «علم عبارت است از نوری که خداوند در قلب هر کسی که بخواهد او را هدایت کند قرار می دهد. آیا مطالبی که توسط افرادی مختلف برای انسان نقل می شود نور است؟! مثلاً شخصی به انسان بگوید: فلان قضیه اتفاق افتاد، و دیگری خلافش را نقل کند، شخص ثالث خبر اول را تأیید، و شخص رابع خبر دوم را تأیید کند؟!»

نور حقیقتی است که موجب راهنمایی انسان به واقع باشد؛ من باب مثال خورشید نور است زیرا موجب می شود که موجودات به واقع و حقایق مخفی بر چشم اطلاع پیدا کنند و اگر خورشید نباشد تمام عالم تاریک است. پس در نور یک جنبه واقع و نفس الامر قرار دارد؛ به عبارت دیگر: نوری که خداوند در قلب قرار داده

است برای هدایت است و امکان ندارد آن نور موجب اشتباه شود.

حال که حقیقت نور را دانستیم این سوال پیش می‌آید که این نور از سنخ علم حصولی یا حضوری است؟! آیا مطالبی که توسط افراد مختلف برای انسان نقل می‌شود که مصداق علم حصولی و خلاف بردار است نور است؟! و خلاف بردار است نور است؟!!

می‌خواهم مثالی را مطرح کنم که یقینی‌ترین یقینات را از شما می‌گیرد!

چند سال است که در روزنامه‌ها، مجلات و گزارشات می‌گویند: عده‌ای با «آپولو» به کره ماه رفته و تحقیقاتی کرده و برگشته‌اند؛ آیا واقعاً آپولو به کره ماه رفته است؟! چه کسی می‌تواند با دلیل عقلی و علمی این مطلب را ثابت کند؟! امروزه می‌توانند با هزاران کلک ادعا کنند که این اتفاق واقع شده است؛ مانند فیلم‌های علمی تخیلی که با زوم کردن و کوچک کردن اجسام و هزاران حقه دیگر می‌بینید یک آسمان خراش صدوده طبقه ناگهان با زلزله فرو می‌ریزد یا شخصی خود را از بالای کوه به پایین پرت می‌کند.

البته امکان وقوع این قضیه در خارج وجود دارد همان‌طور که عرض شد انسان عاقل این‌گونه اخبار را در بوته احتمال قرار می‌دهد ولی مقصودم از این بیان مثال این مطلب بود که: در از یقینی‌ترین یقینات این عصر و قرن نیز می‌توان به سادگی تشکیک نمود. با اینکه هیچ دلیلی نداریم که آپولو به کره ماه رفته باشد ولی همگی به این موضوع یقین داریم؛ زیرا دائماً نقل آن به گوش ما خورده است، دائماً تصویر و گزارش و مصاحبه دیده‌ایم تا اینکه این اتفاق را به‌عنوان یک اصل مسلم و غیرقابل خدشه پذیرفته‌ایم. پس علم ما به این اتفاق علم حصولی است که فایده‌ای ندارد؛ زیرا ناگهان متوجه می‌شویم گرچه کلاهی بر سرمان گذاشته‌اند! چه آنها بلندند چطور ما را فریب بدهند!

اما با وجود علم حضوری در راه خدا کسی نمی‌تواند انسان را بفریبد زیرا امکان ندارد نوری که خداوند برای هدایت در قلب کسی قرار می‌دهد کیفیتش فرق کند و او را به سمت اشتباه ببرد. چنانکه امکان ندارد نوری که خدا برای هدایت ما در قلب پیغمبر قرار داده است ما را به سمت جهنم سوق دهد؛ یا نوری که در قلب امام مجتبی علیه‌السلام برای صلح با معاویه قرار داده است اشتباه باشد.

¹ برای اطلاع از ادله‌ی جعلی بودن سفر به کره ماه به پایگاه اینترنتی راسخون به نقل از پایگاه‌های

Theconspiracyzone. podcastpeople. com. Wikipedia. org

Moondeception. رجوع شود.

عده‌ای بگویند: یا مُذِلُّ الْمُؤْمِنِينَ! «ای کسی که باعث بدبختی و ذلت مؤمنین شده‌ای!»^۱ اگر چنین باشد این نور نیست، ظلمت است و امام حسن علیه‌السلام باعث ظلمت و ذلت و بدبختی مؤمنین شده است. در قلب امام حسین علیه‌السلام نور است و این نور او را به سمت مقابله با یزید و لشکریان یزید می‌کشاند. آیا می‌توانیم تصور کنیم حرکت امام حسین علیه‌السلام صحیح نبوده است؟^۲ اگر ما خودمان را در آن خیمه قرار دهیم مشمول این نور خواهیم شد و اگر قرار ندهیم آن نور تخطی نمی‌کند و به حال خود باقی است ولی ما که خود را خارج از خیمه آن حضرت قرار می‌دهیم، بدبخت می‌شویم. بنابراین روشن شد آن علمی که امام صادق علیه‌السلام به عنوان بصری می‌فرماید:

«لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ»

نمی‌تواند علم حصولی باشد؛ زیرا علم حصولی قابل

^۱ الهدایة الكبرى، ص ۱۹۲؛ تحف العقول، ص ۳۰۸.

^۲ عبدالله ریاضی، رئیس وقت مجلس شورای زمان شاه، بسیار وقیحانه و با عبارت اهانت‌آمیزی گفته بود: دور از عقل و منطق و سیاست است که حسین با حاکم و خلیفه و امیرالمؤمنین زمان خودش دربیفتند و هرکسی این کار را بکند سزایش همین است. خودش نیز نتیجه حرف‌هایش را دید.

اشتباه و خطاست.

با دو معیار می‌توان یقین کرد که پدیده‌ای که احساس می‌کنیم، صحیح است یا خطا:

اول: صحت و استقامت علم حصولی با علم حضوری مهر و امضاء شود؛ یعنی علم ما را امام

معصوم علیه‌السلام که امکان ندارد در کلمات او اشتباهی رخ دهد تأیید کند.

دوم: علم حصولی ما به علم حضوری مبدل شود، که حتی در این صورت به امضای امام نیز

نیاز ندارد، یعنی علم حصولی يك جا به علم حضوری برگردد.

توضیح مطلب اینکه: چگونه می‌توان یقین کرد که یک راوی که حدیثی را از امام صادق

علیه‌السلام نقل می‌کند اشتباه نکرده است؟! درست است که کسی از امام صادق علیه‌السلام والامقام‌تر

وجود ندارد و از ابی‌بصیر نیز شخص بهتری در روایت کردن نیست؛ ولی آیا می‌توان قسم خورد که:

روایتی که ایشان از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است، صددرصد مطابق با فرمایش حضرت است؟!

زمانی می‌توان یقین کرد که عبارتی که از دهان مبارک امام صادق علیه‌السلام خارج می‌شود از دهان ما

بیرون بیاید؛ یعنی ما نیز بتوانیم حقیقتی را بگوییم که امام صادق علیه‌السلام برای عنوان بصری بازگو

می‌کند. در این صورت دیگر اشتباه وجود ندارد زیرا علم، علم حضوری است.^۱

و همان‌طور که قبلاً عرض شد علم حضوری عبارت است از اینکه: انسان پدیده‌ها و حوادث

خارجی را در وجود خود حس کند؛ یعنی اگر جایی زلزله‌ای اتفاق

^۱ ما صرفاً مطالبی از ولایت و مراتب آن شنیده‌ایم و نمی‌دانیم واقعیت آن چیست، و لذا بدون علم و بدون تفکر به هر شخصی ولی و وکیل و امام و پیغمبر می‌گوییم! در حالی که ولی کسی است که اگر سخنی بگوید حتی امام زمان علیه‌السلام نمی‌تواند او را تخطئه و ترحم کند که اشتباه گفته است. پس ولی کسی است که علم او حضوری باشد.

می افتد خود زلزله را در نفس مشاهده کند، گویا نفس او زلزله و آن واقعه خارجی است، نه اینکه بر آن زلزله احاطه پیدا کند و آن را ببیند.

بنابراین با توجه به این دو معیار به دست می آید که غالب خواب‌ها و مکاشفات حجیت ندارند. و به‌طور کلی عوامل بسیاری در صحت و سقم خواب‌ها و مکاشفات مؤثرند؛ لذا بزرگان می‌گویند به آنها ترتیب‌اثر ندهید. در این مواقع انسان باید احتیاط کند و به آنچه در حد و وسع خود یقین دارد، عمل کند.^۱

اکنون می‌توان به این سوال پاسخ داد که: آیه شریفه **(اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)**؛^۲ «خداوند نور آسمان‌ها و زمین است» چیست؟ آیا مراد این است که خداوند خورشید را خلق کرده است تا به زمین و کراتی که اطراف آن هستند نور بدهد و کهکشان‌ها را خلق کرده است تا هرکدام خورشیدی برای میلیارد‌ها میلیارد ستاره و ثوابت دیگر باشند؟ اگر مراد چنین بود خداوند می‌توانست بفرماید: **(اللَّهُ مُنَوَّرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)**؛ خداوند به آسمان‌ها و زمین نور می‌رساند، ولی فرمود: **(اللَّهُ نُورٌ)** یعنی ذات پروردگار نور آسمان‌ها و زمین است.

بنابراین معنا این است که: آن پدیده‌ای که حقیقت آسمان‌ها و زمین را در مظاهر مختلف تشکیل می‌دهد، ذات پروردگار است و حقیقت حقایقی که در عالم ملک و ملکوت به تمام عوالم و مراتبش وجود دارد، نفس ذات پروردگار است.^۳

^۱ در این پاراگراف اضافات زیادی صورت گرفت، همچنین پاراگراف جدی آن حذف گردید! لطفا بررسی شود!

^۲ سوره نور (۲۴) آیه ۳۵.

^۳ الله شناسی، ج ۱، ص ۵۰:

«بنابراین اصل و قاعده، ذات خداوند نور است. زیرا در خودی خود و در هویت خویشتن محتاج به روشن کننده‌ای نیست، و تمام ما سوا از عقل اول تا عقل دهم، و از عالی‌ترین اسم و صفت تا نازل‌ترین آنها، همه و همه به نور خدا روشن می‌شوند.

خداوند أصل الوجود است و موجودات به ایجاد او موجود می‌گردند، و بنابراین هویتش نور است که: **الظَّاهِرُ بِنَفْسِهِ الْمُظْهَرُ لِغَيْرِهِ**.

(اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) یعنی الله اصل وجود آسمانها و زمین است، و اصل حقیقت و پیدایش آنها و به وجودآورنده آنهاست.

خداست اول، و پس از آن موجودات. او محتاج به معرفت نیست؛ و همه موجودات نیازمند به معرفی وی. اوست اصل وجود، و بقیه موجودات به ایجاد او. اوست ظاهر به هویت خود، و بقیه ظاهر به ظهور او. اوست نور، و بقیه منور به نور او. اوست اصل حقیقت، و بقیه مجاز و عاریت.»

به عبارت ساده‌تر: ما کثرت می‌بینیم، ستاره و ماه، زید و بکر می‌بینیم، ولی حقیقت زید و بکر، زمین و زمان، سیارات و ثوابت، مجرد و غیر مجرد، ماده و غیره، ذات پروردگار است که در مظاهر مختلف خودنمایی و جلوه‌گری می‌کند. گاهی به صورت گل، گاهی به صورت زمین و آسمان و گاهی به صورت ملائکه و مجردات ظهور می‌کند و ما از آن نور به اسامی مختلف زمین، آسمان، دشت، کوه و غیره تعبیر می‌کنیم. بنابراین خداوند نور آسمان‌ها و زمین است یعنی اگر آن نور را از سماوات و ارض بگیریم، عدم و نیستی مطلق بر عالم حاکم خواهد شد و تمام حباب‌ها از بین خواهد رفت.^۱

و باید توجه کرد که: **(نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ)** در مقام ذات الهی به علم حضوری است؛ یعنی علم حضوری پروردگار نسبت به جمیع خلایق، عبارت از وجود خود اشیاء در ذات پروردگار است.^۲ بنابراین با توجه به حقیقت نور منظور

^۱ جهت تفسیر آیه نور به الله شناسی، ج ۱، ص ۲۲-۷۶ رجوع شود.

^۲ معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۹۱:

« آیا خداوند که به موجودات و مخلوقات خود علم دارد، حصولی است؟ یعنی علم نداشته و بعد این علم برای او حاصل شده است؟ و صورتی از موجودات برای خدا نقش می‌بندد؟

اینکه لازمه‌اش جهل و امکان است و هزار عیب دیگر. علم آن حضرت به موجودات حضوری است. یعنی نفس موجودات خارجی علم خدا هستند. و به عبارت دیگر: فرض کنید بنده که اینجا نشسته‌ام اگر بخواهم این مسجد را ببینم باید چشم باز کنم و این مسجد را مشاهده کنم، یعنی نقشی از این در ذهن من بیفتد، و یا کسی خصوصیت این مسجد را برای من بیان کند، و یا صورت و کیفیت مسجد را در کتابی بخوانم و علم پیدا کنم.

ولی علم خدا به این مسجد غیر از واقعیت و حقیقت مسجد نیست، نفس خود مسجد است. خود مسجد و خارجیت آن علم خداست. پس بین این مسجد و بین علم خدا به این مسجد جدائی نیست. و علم خدا به هر موجودی از موجودات حضوری است، یعنی نفس تحقق و موجودیت آن شیء علم خداست. عالم تکوین علم خداست. هر کس هر عملی انجام دهد، آن شخص و عملش عین علم پروردگار به علم حضوری است. چون این مطلب معلوم شد دانستیم که هیچ موجودی از خدا مخفی نیست، و همان طور که نفس ما از ما غائب نمی‌شود و قوای نفسانی ما از ما غائب نمی‌شود و علم ما بدانها حضوری است، همینطور علم خدا به خود و به صفات و اسماء خود و علم خداوند به افعال خود که تمام موجودات و شئون آنهاست حضوری است.

(وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ)*.

" ای پیامبر! از پروردگار تو پنهان نمی‌شود حتی چیز کوچکی که به اندازه سنگینی یک ذره بودن باشد؛ نه در زمین و نه در آسمان، و نه کوچکتر از یک ذره و نه بزرگتر از آن، مگر آنکه جملگی در کتاب مبین و عالم علم پروردگار محفوظ و مضبوط است."

امام صادق علیه السلام از علم در این حدیث که می فرماید:
«العلم نورٌ يقعُ في قلب من يريدُ اللهُ تباركُ و تعالی أن يهديه»

، علم حضوری است؛ یعنی حقیقت وجود انسان با واقعه خارجی که محل ظهور پروردگار در عالم خارج است متحد شود.

حال مفهوم کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید:

علم پروردگار بر «کتاب مبین» علم حضوری است، پس تمام موجودات برای خدا حاضرند به علم حضوری»
(*سوره یونس (۱۰)، آیه ۶۱.

أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جَرِمٌ صَغِيرٌ *** و فیکَ انطَوَى العَالَمُ الأَکْبَرُ^۱

«ای انسان تو خیال می کنی فقط بدن و گوشت و استخوان هستی، در حالی که عالم اکبر در وجود تو مختفی است و تو خبر نداری،»

برای ما روشن می شود.

به عبارت دیگر حضرت می فرمایند: ای انسان! باید با عالم وجود خودت متحد شوی، آشتی کنی، مصاحب شوی تا آن عالم را در وجود خودت ببینی. مانند این است که شخصی معلوماتی در ذهن دارد ولی غافل است؛ به او می گویند: متوجه باش! چنین درس هایی خوانده ای، چنین استعدادهایی قدرت هایی را داری که به آن هدف بررسی، پس همت کن تا به آنچه درون توست بررسی. حال شخصی گوش می دهد، یاد می گیرد، تمرین و تجربه می کند و آنچه درون اوست یک به یک ظهور پیدا می کند و شخصی نیز اعتنا نمی کند و پرده ای بر روی آنچه درون اوست می افتد و نمی تواند به آن عالم برسد.

مرحوم آقا در کتاب روح مجرد آورده اند که: زمانی که دختر مرحوم آقای حداد از دنیا رفت ایشان عبارتی قریب به این مضمون می فرمایند: من خیال می کردم او بچه است ولی یک مرتبه دیدم روح او بزرگ شد و گسترش پیدا کرد تا اینکه شرق و غرب عالم را گرفت.^۲ یعنی با تمام حوادث و پدیده های عالم اتحاد پیدا کرد و همه را در وجود خودش هضم کرد و این معنای

«و فیکَ انطَوَى العَالَمُ الأَکْبَرُ»

است.

و نیز آن نور اسپهبدیه ای که مرحوم آقا در رساله لب اللباب آورده اند^۳ که: حقیقت آن نور تمام عالم را می گیرد؛ همین علم حضوری است ای که عبارت از

احاطه و سیطره وجودی نه فقط اطلاع تصویری و صوری بر همه عالم است.

توضیح بیشتر اینکه: علم من به فرد دیگر همان است که می بینم، و این علم را یک دوربین عکس برداری نیز می تواند به صورت چشم و گوش و بینی و دهان و مو و ابرو و تمام خصوصیات روی صفحه کاغذ بیاورد. اما این دوربین نمی تواند تخیلات، غرائز، حالات و خصوصیات نفسانی افراد را روی کاغذ بیاورد. بنابراین اگر بخواهیم نسبت به این موارد علم حضوری پیدا کنیم باید از بدن بگذریم

^۱ دیوان امام علی علیه السلام، ص ۱۷۵، با اندکی اختلاف.

^۲ روح مجرد، ص ۹۴.

^۳ رساله لب اللباب، ص ۳۴.

و در نفس و صورت و مثال و سرّ و باطن ایشان وارد شویم.

به عنوان مقدمه عرض می‌کنم که: علم حضوری اولیاء و بزرگان عبارت است از وجود خود آنها به اضافه وجودهای خارجی دیگر که در این صورت دیگر قابل تخطی و اشتباه نیست.

بنابراین مقصود امام صادق علیه‌السلام از علم در حدیث چنان که عرض شد علم حضوری است؛ پس اگر شخصی بخواهد راه راست و حقیقت را بی‌ماید باید با علم حضوری باشد. لذا به صرف اینکه فلان شخص عالم و روحانی یا غیر روحانی بگوید: راه سعادت شما این است و یا اگر می‌خواهید به بهشت بروید باید این امور را انجام دهید، راه هدایت برای انسان روشن نمی‌شود. زیرا علم آن شخص حصولی است و قابل خطاست؛ یعنی محکوم است او در ترتیب مقدمات اشتباه کرده یا مطلب را اشتباه فهمیده و یا به او اشتباه گزارش داده باشند.

آنچه برای انسان الزام‌آور است امر شخصی مانند امام علیه‌السلام است که جاودانه و همیشگی است، زیرا علم او حضوری است و علم حضوری از بین نمی‌رود. امام واقعیت را می‌بیند، نه اینکه فقط واقعیت را ببیند بلکه واقعیت در وجود اوست؛ یعنی چون امام علیه‌السلام همان‌طور که وجود خود را حس می‌کند واقعیت را احساس می‌کند. پس علم او احتمال خطا ندارد و دستور او برای انسان الزام می‌آورد.

در اینجا به این نکته می‌رسیم که در انطباق تکوین و تشریح، یا مسائل منطقی و واقعی، باید یک معادله منطقی و ریاضی وجود داشته باشد تا بتوانیم براساس آن معادله ترتیب‌آثر بدهیم؛ یعنی چون علم امام علیه‌السلام حضوری است، پس پیروی از او برای ما لازم است، نه اینکه چون خداوند امر کرده است! به این معنا که اگر خدا نیز امر نمی‌کرد یا فرضاً کلام پیغمبر را تأیید نمی‌کرد، باز هم پیروی از پیامبر و امام لازم بود. البته خداوند نیز تأیید است:

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ^۱

«گواهی می‌دهد خداوند سبحانه در حالی که قیام به قسط و عدل دارد، بر آنکه هیچ معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان علم نیز شهادت به وحدانیت او می‌دهند. هیچ معبودی جز او نیست که دارای صفت عزّت و استقلال و دارای صفت احکام و استحکام و غیرقابل تأثر به تأثیر هر مؤثری باشد.»^۲ و خود شهادت به رسالت پیامبر داده است: (إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ)^۳

در این آیه خداوند شهادت به رسالت می‌دهد و نفاق منافقین را برملا می‌کند. پس به این جهت کلام امام علیه‌السلام برای ما کلام منطقی است که با اصول ریاضی تطبیق می‌کند و علم امام علم حضوری است.

لذا در رساله بسیار عجیبی که منسوب به فضیل بن عیاض است از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند:

لَا يَجُوزُ الْفِتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِصَفَاءِ سِرِّهِ، وَ إِخْلَاصِ عَمَلِهِ

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸.

^۲ ترجمه از کتاب امام شناسی، ج ۱۱، ص ۱۱.

^۳ سوره منافقون (۶۳) آیه ۱.

وَ عَلَانِيَتِهِ، وَ بَرَهَانٍ مِّن رَّبِّهِ.^۱

یعنی فتوا دادن و حکمی را به اجتماع الزام کردن جایز نیست مگر برای کسی که بدون واسطه و با استفاده، از حقیقت نوریه‌ای که خداوند در قلب او قرار داده است تمام حقیقت شرع و احکام را به علم حضوری در وجود خود لمس می‌کند، و با صفای سرّ خود و دلیل غیر قابل تغییر فتوا را از پروردگار می‌گیرد.

بنابراین جایز نیست غیر از چنین شخصی خود را در معرض فتوا قرار دهد و مردم را به عمل به فتوا و رساله‌های عملیه خود دعوت کند؛ زیرا فتوا ممکن است باعث کشتن افراد بی‌گناه، از بین رفتن عرض و ناموس و شخصیت و حیثیت افراد و اموال شود، چه فتوا فقط مسائل مربوط به طهارت و نجاست نمی‌باشد.

قبل از پیروزی انقلاب روزی در معیت مرحوم والد از مسجد قائم به طرف منزل حرکت می‌کردیم و به روزنامه‌فروشی رسیدیم، ایشان از من سؤال کرد: آقای آسید محسن، صاحب این عکس کیست؟ من عرض کردم: آقا، ابوالحسن بنی‌صدر است، ایشان نگاهی انداخت و فرمود: عن قریب است که از این مرد آن چنان بلایی بر سر ایران بیاید که دیگر قابل جبران نباشد.^۲

چنین شخصی می‌تواند فتوا بدهد؛ زیرا علم او حضوری است و متن واقعه در وجودش ملموس است لذا خطا نمی‌کند. حال اگر این شخص به انسان امر کند: بایست! باید بایستد و اگر امر کند: برو! باید برود؛ هرچه امر کند انسان باید عمل کند.

امیدواریم ان‌شاء‌الله خداوند ما را در عمل به این مطالب و مضامین کلام امام صادق علیه‌السلام موفق کند.^۳ امیدواریم خداوند ما را مشمول شفاعت و دستگیری امام صادق علیه‌السلام و از شیعیان خالص و مطیع امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ائمه قرار دهد.

^۱ مصباح الشریعة، ص ۴۱.

^۲ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۷.

^۳ من گاهی با خود می‌گویم: اگر ما این سخنان را نداشتیم چه خاکی بر سرمان می‌کردیم؟! بی‌جهت نیست که مرحوم آقا می‌فرمودند: «من این روایت را در جیبم گذاشته بودم و هفته‌ای دو بار مطالعه می‌کردم.»*

ببینید امام صادق چه می‌فرماید و ما چقدر از این مطالب دوریم، حضرت چه دینی را برای ما تعریف می‌کند و ما دنبال چه مسائلی هستیم!؟

(*). آیین رستگاری، ص ۱۶۷.

و ما را از شیعیان و ذابین حریم مقدس حضرت بقیة اللہ ارواحنا فداء قرار بدهد و در دنیا از زیارت و در
آخرت از شفاعتشان بی نصیب مگرداند.
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ